

فلسفهٔ هابز

مارشال میسنر

ترجمهٔ
خشایار دیهیمی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۸

فهرست

پیشگفتار مجموعه / هفت

۱. مقدمه / ۱

هابز نویسنده / ۳ □ یک جمع‌بندی کلی از دیدگاه هابز / ۶

۲. جنگ / ۱۱

از چه روش‌هایی برای یافتن پاسخ می‌توان استفاده کرد؟ / ۱۱ □ روش علم
هابز - شیوه عقلی / ۱۴ □ هندسه / ۱۴ □ ماتریالیسم / ۱۶ □ زبان / ۱۸ □
استدلال / ۱۹ □ خطا در استدلال / ۱۹ □ بنیادها / ۲۰ □ روش «سنجیدگی» هابز
- شیوه تجربه معمولی / ۲۱ □ روش کلی / ۲۱ □ درون‌نگری مشروط / ۲۲ □
سؤالاتی درباره دو روش / ۲۴ □ احساسات / ۲۸ □ قدرت / ۳۶ □ دین / ۳۸ □
سنتز / ۴۰ □ برابری / ۴۱ □ بدگمانی / ۴۴ □ کمیابی / ۴۶ □ شکاکیت نسبت به
طبیعت بشری / ۴۷ □ شکاکیت کلی / ۴۸ □ بار دیگر، شکاکیت نسبت به
طبیعت بشری / ۵۱ □ بار دیگر، بدگمانی / ۵۴ □ خلاصه کلام / ۵۵ □ بحث
درباره سنتز / ۵۶ □ ارزیابی سنتز / ۵۷

۳. صلح / ۶۱

راه‌حل - خلق کردن یک فرمانفرما / ۶۱ □ جنبه تجویزی راه‌حل هابز / ۶۲ □
جنبه ساختگی راه‌حل هابز / ۶۳ □ مفاهیم پایه‌ای / ۶۶ □ آزادی، حق، و
قانون / ۶۶ □ چهار مفهوم پایه‌ای دیگر - قراردادها، وانهادن حقوق، پیمان‌ها، و

هدایا / ۶۷ □ راه رسیدن به صلح / ۷۱ □ یک دشواری / ۷۲ □ راه‌حلی پیشنهادی برای این دشواری / ۷۴ □ خلق قدرت مخوف - فرمانفرما / ۷۵ □ آیا فرمانفرما به همین بدی است؟ / ۷۷ □ واریسی دوباره دشواری / ۷۹ □ آیا تأسیس فرمانفرما / ۸۲ □ ایراد کلاسیک - احمق‌هایزی / ۸۵ □ پاسخ هابز / ۸۹ □ نقد پاسخ هابز / ۹۰ □ نظریهٔ مُدرن تصمیم - معمای زندانی / ۹۳ □ عقل ضعیف است - صلح نیازمند احساسات است / ۹۶ □ انواع فرمانفرمایی‌ها - چرا پادشاهی از همه بهتر است / ۹۸ □ ارزیابی استدلال‌های هابز در مورد پادشاهی / ۱۰۲ □

۴. دین / ۱۰۷

آیا دین ضروری و حیاتی است؟ / ۱۰۹ □ آیا هابز بی‌خدا بود؟ / ۱۱۳ □ چرا در لویاتان این همه به مسیحیت پرداخته شده است؟ / ۱۱۶ □ تفسیر هابز از کتاب مقدس / ۱۱۷ □ آیا هابز واقعاً به این حرف‌ها معتقد بود؟ / ۱۲۲ □ مقامات مدنی بر مقامات دینی مقدم هستند / ۱۲۳ □ هابز، نخستین اومانیست سکولار / ۱۲۴ □

۵. ماتریالیسم / ۱۲۵

دو مجادله / ۱۲۵ □ اختیار (ارادهٔ آزاد) / ۱۲۶ □ هابز و دکارت / ۱۳۱ □ ماتریالیسم هابز / ۱۳۸ □ (۱) جنبهٔ مفهومی - ساختار زبان / ۱۳۹ □ (۲) اکتساب زبان - زبان و تحسّس / ۱۴۱ □ (۳) حرکت / ۱۴۲ □ ارزیابی سه ملاحظه / ۱۴۳ □

کتاب‌شناسی / ۱۴۷

نمایه / ۱۴۹

مقدمه

«چرا ما نمی‌توانیم با هم کنار بیاییم؟» این سؤال حزن‌انگیزی بود که رادنی کینگ^۱، پس از آنکه شورش در ۱۹۹۲ لس‌آنجلس را فرا گرفت، مطرح کرد؛ علت شورش رأی هیأت منصفه‌ای متشکل از سفیدپوستان به برائت چند پلیس بود که هنگام ضرب‌وشتم و حشیانه آقای کینگ سیاهپوست فیلمشان را گرفته بودند.

این سؤال، سؤال جالبی است. واقعاً چرا ما نمی‌توانیم با هم کنار بیاییم؟ چرا زندگی ما پُر است از این‌همه جنگ و ضرب‌وشتم و مرگ؟ چرا ما انسان‌ها همچنان، قرن پس از قرن، با هم می‌جنگیم و علیه هم خشونت می‌ورزیم؟ صلح مزایایی بی‌نهایت بدیهی و بی‌نهایت مطلوب دارد، و همه می‌دانند که همکاری به نفع همه است. اما باین‌همه جنگ همچنان ادامه دارد — در هر قاره‌ای، در هر کشوری، در هر محله‌ای، و در بسیاری از خانه‌ها و خانواده‌ها. جنگ و جنگ و جنگ. اما باز باید گفت که زندگی «جنگ و دیگر هیچ» نیست. مردمان در صلح و آرامش می‌زیند و برای منافی متقابل

همکاری می‌کنند، دست‌کم برای مدتی. آنچه هست همین چرخه عجیب تکرارشونده مبارزه و همکاری است — و هیچ‌یک ثابت و پایدار نیست. چرا چنین است؟

تاماس هابز بخش اعظم زندگی حرفه‌ای و اندیشه‌اش را وقف پژوهش در این مسائل زحمت‌افزا کرد. این مسائل برای او صرفاً مسائل جالب پژوهشی و آکادمیک نبودند، زیرا او در انگلستان قرن هفدهم می‌زیست که گرفتار جنگ داخلی بود و به رأی‌العین می‌دید که چگونه شرارت و سبعت همه چیز را در کام خود می‌برد. هابز بر عهده خود می‌دید که یک‌بار برای همیشه و برای همگان روشن سازد که چرا انسان‌ها این‌همه در زیستن با هم مشکل دارند. البته او در عین حال می‌خواست نشان دهد که چرا جنگ میان آدم‌ها به‌گونه‌ای دهشتناک دائمی نیست، چرا که ایام صلح هم فرا می‌رسد.

چه تشخیص و تحلیل او درست بوده باشد چه نادرست، به‌هرروی آشکار است که این مسائل و مشکلات همچنان دامنگیر ما هستند. صلح و همکاری همه جا بر زندگی حاکم نیست و حتی در جاهایی هم که حاکم است شکننده است. شاید با تأمل در اندیشه‌های هابز بتوانیم سرنخی پیدا کنیم که چرا این وضع ازلی چنین ابدی شده است، و شاید ایده‌هایی هم بتوانیم به‌دست آوریم که چه می‌توان کرد که اوضاع بهتر شود. از سوی دیگر، شاید اصلاً دیدگاه‌های هابز همگی خطا باشند. اما حتی اگر چنین باشد، باز اندیشه‌های او باریک‌بینانه، پرمغز، پر از خلاقیت، و محصول ذهنی فوق‌العاده، توانا و بارآور هستند و حکم نهایی ما درباره قوت و قدرت آنها هرچه باشد باز احتمالاً چیز مهمی از او خواهیم آموخت، حتی اگر آن چیز صرفاً این باشد که نظری بسیار مستدل و مجاب‌کننده هم می‌تواند خطا باشد.

کانون اصلی توجه در این کتابی که دربارهٔ فلسفهٔ هابز است نظر او دربارهٔ جنگ و صلح خواهد بود - یعنی این مسئله که آدم‌ها چرا با هم می‌جنگند و چگونه با هم در صلح و صفا می‌زیند. هابز چندین دهه به این سؤال‌ها می‌اندیشید، و درنهایت هم پاسخ‌هایی جالب و پُررمغز برای آنها فراهم آورد. ما خطوط کلّی دیدگاه‌های او و چگونگی شکل‌گرفتن این دیدگاه‌ها را در طول زندگی‌اش از نظر خواهیم گذراند و آن‌گاه به داوری خواهیم نشست که آیا او سرانجام توانست تَرَکی در این پوستهٔ بسیار سخت بیندازد یا نه.

اما جنگ و صلح تنها موضوعات مورد علاقهٔ هابز نبودند، و حتی به‌هنگام بحث دربارهٔ این مسائل حیاتی، آنها را به دیگر مسائل فلسفی ربط می‌داد. علی‌الخصوص، هابز شیفتهٔ علوم بود، علمی که در دوران زندگی او، قرن هفدهم، رو به رشد داشتند و خصوصاً دیدگاه‌های مکانیکی و ماتریالیستی که گاليله و دیگران عرضه می‌کردند. هابز فکر می‌کرد ماتریالیسم پیامدهایی جدّی برای مسائلی چون ارادهٔ آزاد (اختیار)، دین، و طبیعت بشری دارد. او این پیامدها را با قوّت و قدرت پی می‌گرفت، حتی زمانی که روشن بود که به خطوط قرمز دین پای گذاشته است. ما همچنین به بررسی آرای هابز در مورد مسائل جالب دیگری خواهیم پرداخت و خواهیم دید چگونه همهٔ آنها به همین یک مسئله ربط پیدا می‌کردند که چرا مردمان می‌جنگند، چه چیزی می‌تواند آنان را از جنگ بازدارد تا سلاح‌هایشان را زمین بگذارند و در صلح و آرامش زندگی کنند.

هابز نویسنده

هابز فکر می‌کرد کلید رسیدن به صلح را در دوران خویش یافته است، اما درعین حال فکر می‌کرد اگر دیدگاه‌هایش را به‌نحوی عرضه

کند که برای معاصرانش قابل فهم نباشد، ارزش چندانی نخواهد داشت؛ پس تلاش بسیار کرد تا نوشته‌هایش زنده و پرشور و دریافتنی باشند. هابز در فضایی دانشگاهی نبود که قلم می‌زد، فضایی که در آن صرفاً کافی است تلاش کنی تا فیلسوفان دیگر را قانع کنی؛ به عکس، او در کشوری ناآرام و منقسم به دسته‌های خصم می‌زیست، کشوری که تازه از عذاب جنگ داخلی رهیده بود و هر آن می‌توانست دوباره غرقهٔ چنین جنگی شود.

برای همین، نوشتن به شیوه‌ای روشن و درعین‌حال گیرا و درگیرکننده این همه برایش اهمیت داشت؛ نوشتن به شیوه‌ای که بتواند همهٔ کسانی را که سواد خواندن داشتند و حتی کسانی را که فقط می‌توانستند بشنوند مجاب کند. هابز، که چنین اهدافی را در پیش چشم داشت، توانایی چنین کاری را هم به کمال داشت، زیرا در واقع او در فن بیان شاید در تاریخ فلسفهٔ جهان انگلیسی‌زبان همتایی نداشته باشد. سبک هابز سبکی نیرومند و کوبنده بود و توانایی خلق عبارات کوتاه به یادماندنی را داشت. این مشهورترین جمله در تاریخ فلسفهٔ جهان انگلیسی‌زبان از اوست: زندگی در وضع طبیعی، زندگی‌ای است «در انزوا، در فقر و فلاکت، زشت، ددمشانه، و کوتاه». از دیگر جملات قصار مشهور هابز، یکی هم این است که انسان‌ها برای «نفع و فخر» است که همیار می‌شوند و دو فضیلت اصلی جنگ «زور و نیرنگ» است.

هابز این توانایی شاعرانه را هم داشت که برای بیان نظریه‌هایش تصاویری شگفت و تکان‌دهنده بیافریند. قلیلی می‌توانستند این شجاعت ادبی را داشته باشند که عنوانی چون *لویاتان*^۱ را برای کتابی چنان مهم در فلسفهٔ سیاسی انتخاب کنند. لویاتان [هیولای دریایی]

همان تصویری است که هابز در کتابش پرورانده است و دولت را چون هیولایی هولناک و هول‌آفرین نمایانده است که مردمان را چنان می‌ترساند که به توافق‌هایشان پایبند بمانند.

یکی دیگر از ویژگی‌های نوشته‌های هابز، استعداد او در بهره‌گیری از طنز و طعن است. مثلاً این قطعه را در صفحات آغازین *شهروند*^۱ در نظر بگیرید که هابز طی آن می‌کوشد منکر این شود که مردمان فقط به‌خاطر لذت‌همنشینی است که گرد می‌آیند، به‌عکس، آنها به‌دنبال رسیدن به مطامعی دیگر هستند.

پس ما بنابه طبیعتمان به‌دنبال همنشینی محض خاطر‌همنشینی نیستیم، بلکه چشم رسیدن به افتخاری یا نفعی از آن داریم؛ اول اینها را چشم می‌داریم، بعد آن یکی را. این را که انسان‌ها چگونه و به طمع چه چیز با هم گرد می‌آیند - بهتر از همه می‌توان با مشاهده آنچه پس از گردآمدن می‌کنند دریافت. زیرا اگر برای سودا گرد آمده باشند، روشن است که هرکسی چشم به‌سود خویش دارد و نه آن دیگران؛ اگر برای تقسیم وظیفه‌ای است، نوعی دوستی بازاری شکل می‌گیرد، که البته حسد در آن بیشتر است تا دوستی حقیقی، و از آن نفاق برمی‌خیزد که نیت خیر بر نمی‌خیزد؛ اگر برای لذت و تازه‌کردن جان است، که هرکس چشم به خنداندن دیگران برای لذت خود دارد، و چون مسخره بنا به طبیعتش در عیب است، پس اعوجاج را در دیگری می‌نمایاند تا بر سیل قیاس وضع خود را طبیعی نشان دهد و بر کرسی بنشاند. و هرچند شاید این کار بعضاً معصومانه و بی‌قصد آزار باشد، آشکار است هرکس از همنشینی آن‌قدر مفرح نمی‌شود که از کبر و فخر خویش. اما غالباً در این نشست و برخاست‌ها آن را که غایب است می‌آزاییم؛ و زندگی‌شان، حرف‌هایشان، و اعمالشان را وامی‌رسیم، و داوری می‌کنیم، و محکوم می‌کنیم. آری، و نه نادر، که حاضری چون جدا شد نیشی نثارش شود؛ و این از بدخواهی نیست که همگان می‌خواهند آخر نفر باشند که از جمع جدا می‌شوند. و

اینهاست مفرّحات واقعی همنشینی، که بنابه طبیعت بدان‌ها کشیده می‌شویم، یعنی بنابه آن هوس‌هایی که همه موجودات دارند، تا آنکه بنابه اتفاقی ناخوش یا قاعده‌ای خوش جمع برمی‌خیزد و بسا که وقت شیرین کنونی را یاد گذشته تلخ می‌کند: یادی که بی‌آن حتی تیزهوش‌ترین افراد هم دهانشان می‌چاید.

این قطعه فقط به‌منظور ارائه تصویری جالب و طعن‌آمیز از انگلیسی‌های شایعه‌پرداز و غیبت‌کن و خودپرست در کتاب شهروند گنجانده نشده بود، بلکه هابز از این قطعه در این اثر برای تثبیت یک نکته اساسی هم در دیدگاهش استفاده کرده بود. به‌هرصورت، به‌هنگام خواندن این قطعه مشکل بتوان قهقهه سر نداد، یا دست‌کم با به‌یادآوردن «نیش‌هایی» که خودمان در مواردی نثار آدم‌های غایب کرده‌ایم، لبخندی بر لب نیاورد. درست است که عده‌ای ممکن است ایراد بگیرند که چنین تصویری از تعاملات انسانی تصویری بسیار محدود و تنگ‌دامن است، اما به‌هرروی در سخن هابز حقیقتی نهفته است — حقیقتی که او با چنان زبان نافذ و گیرایی به بیان درآورده است که با او هم‌دل می‌شویم و سخنش را به‌تمامی می‌پذیریم.

حتّی در فنی‌ترین بخش‌های آثار هابز می‌توان جملات و تصاویری جواهرمانند یافت. درضمن، هابز توانایی‌های ادبی‌اش را محدود به آثار فلسفی‌اش نکرده بود. او زندگینامه شخصی‌اش را هم به نظم نوشت، و در پایان عمر، زمانی که شاه از نشر هرگونه رساله فلسفی منعش کرد، سرگرم ترجمه‌ای به نظم از *یلیاد* هومر شد.

یک جمع‌بندی کلی از دیدگاه هابز

نگاهی کلی و عمومی به استدلال‌هایی که هابز در فلسفه سیاسی‌اش پروراند خالی از فایده نیست. هابز سه روایت مختلف از فلسفه

سیاسی‌اش به‌دست داد، و در روایت‌های متأخر کوشید نقاط ضعف روایت‌های قبلی را برطرف کند، و بدین ترتیب «لویاتان» خودش را درست کرد که می‌توانست هر ایراد و انتقادی را ببلعد و فرو ببرد.

هابز هر یک از روایت‌هایش از فلسفهٔ سیاسی‌اش را با فراهم آوردن شرح و گزارشی از ویژگی‌های اصلی و عمومی انسان‌ها می‌آغازد. در دو روایت از سه روایت او از فلسفه‌اش، این شرح و گزارش بسیار مبسوط و تفصیلی است، اما در یکی از روایت‌ها، یعنی همان *شهروند* که ذکرش رفت، این شرح و گزارش بسیار مختصر است. به‌هرروی، هابز فکر می‌کرد برای فهمیدن اینکه ما چرا با هم می‌جنگیم، و نیز برای فهمیدن اینکه ما چرا با هم صلح می‌کنیم، باید کار را از فهم ویژگی‌ها و خصال بنیادین انسان آغاز کنیم. این ویژگی‌ها و خصال ما را به این سمت سوق می‌دهند که با همدیگر همکاری نکنیم، و در نتیجه، اگر عامل دیگری در کار نیاید، ما انسان‌ها در یک وضع ثابت جنگ به‌سر خواهیم برد. اما ما انسان‌ها در ضمن جانوران باهوشی هستیم، و می‌توانیم راهی برای خلاصی از این وضع دهشتناک بیندیشیم. ما می‌توانیم ترتیباتی برای توافق بر سر مهار آن ویژگی‌هایی که ما را به جنگ می‌کشاند بیندیشیم. اما چنین توافقی فقط زمانی کارآمد خواهد بود که همه از آن دقیقاً پیروی کنند و همه اطمینان داشته باشند که از دیگران رودست نخواهند خورد. اما چنین اعتماد و اطمینانی از کجا به‌دست می‌آید؟ فقط یک نیروی قاهر، که همه می‌دانند آن کسانی را که این توافق را زیر پا بگذارند مجازات خواهد کرد، می‌تواند چنین اعتماد و اطمینانی را پدید آورد. پس مسئله یافتن راهی برای برساختن چنین نیروی قاهری است.

بسیاری گفته‌اند و می‌گویند که نگاه هابز به انسان‌ها نگاهی بسیار تیره‌وتار است، نگاهی است بسیار منفی که بر خصلت‌های خصمانهٔ ما بیش‌ازحد تأکید می‌کند و انگیزه‌های همدلانه و نوع‌دوستانه

انسان‌ها را به کلی نادیده می‌گیرد. درست است که این نقد بر هابز اغراق‌آمیز است، اما نمی‌توان منکر این هم شد که گزارش هابز از طبیعت بشری، در میان شرح‌ها و گزارش‌هایی که در طول قرون از طبیعت بشری داده شده است، در رده گزارش‌های خوش‌دلانه و خوش‌بینانه قرار نمی‌گیرد. دغدغه هابز این نبود که گزارشی از طبیعت بشری به دست دهد که دلگرم‌کننده باشد و سبب شود آدم‌ها احساس کنند خودشان و دیگران عجب مخلوقات شگفتی هستند. راستش این است که اگر آدم‌ها واقعاً این‌همه نازنین هستند، پس این مسئله ازلی و ابدی و دشوار جنگ و صلح از کجا آمده است؟ هابز فکر می‌کرد برای یافتن راه‌حلی برای مسائل و مشکلاتی که با آنها روبرو هستیم ضروری است نگاهمان به خودمان صادقانه و واقع‌بینانه باشد تا بتوانیم منشأ همه این دشواری‌های زحمت‌افزای زندگی‌مان را کشف کنیم.

هابز، در تلاش برای ساخته و پرداخته کردن راه‌حلش، می‌کوشید از استفاده از هرگونه انگاره اخلاقی که کدام شیوه زیستی درست است، یا هرگونه نگاه الاهیاتی که خدا از ما می‌خواهد چگونه زندگی کنیم، پرهیز کند. دلیل اصلی او برای پرهیز از وارد کردن هرگونه انگاره اخلاقی یا نگاه الاهیاتی در نظریه‌اش این بود که افراد نگاه‌های بسیار مختلفی درباره اینکه چه چیزی اخلاقی است یا خدا به ما چه دستوراتی داده است دارند. درواقع، این نگاه‌های بسیار مختلف خودش یکی از علل اصلی جنگ داخلی بود که آن‌همه ویرانی در انگلستان آن دوران به بار آورده بود. هابز، برای آنکه نظریه‌ای پردازد که برای همه افراد پذیرفتنی باشد، می‌کوشید از هرگونه ارجاع و اشاره‌ای به مقدمات و مفروضات اخلاقی و الاهیاتی بپرهیزد. او هیچ فرضی هم در این باره نداشت که کدام خصیصه‌ها فضیلت به حساب می‌آیند و آیا زندگی بشری یک هدف کلی دارد یا نه. او فقط به

انسان‌ها همان‌گونه‌ای که هستند می‌پردازند و بر همین مبنا پاسخ‌هایی برای این پرسش‌ها فراهم می‌آورد که چرا این‌همه کشمکش میان انسان‌ها وجود دارد و چگونه می‌توان از آن پرهیز کرد. اگر پاسخ‌های او پذیرفتنی بودند، آنگاه هابز می‌توانست امیدوار باشد که دیگر هیچ‌کس نتواند به‌دلیل نوع نگاهش به اخلاق یا الاهیات ایرادی بر آنها وارد آورد.